

رسالت (شُرک آدم و حواء)

ردّ نسبت شرک به آدم (ع)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

سوره اعراف از آیه ۱۸۹ راجع به تهمت شرک است به آدم (ع) که یهود و نصارا و مخصوصاً مبلغین و مبشرین نصرانیت و حتی گروهی هم از جهال مسلمین به این آیه استناد کرده‌اند که آدم (ع) بعد از نبوت مشرک بالله شد: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ»^۱ محور این استدلال بر چند پایه استوار است. اگر این چند آیه صدرصد و بدون احتمال خلاف و مخالف ثابت گردد از نظر دلالتی لغوی و ادبی آیه مبارکه، دو فاجعه ایجاد می‌گردد: فاجعه اول؛ دلالت - معاذالله - آیه بر اینکه آدم (ع) بعد از نبوت معاذالله مشرک بالله شد. فاجعه دوم؛ تناقضی در آیات مقدسات قرآن راجع به آدم (ع)، که آیاتی از قبیل «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ»^۲ اثبات می‌کند عصمت بعد از رسالت آدم (ع) را. عصمت مافوق عدالت است که نه تقصیر می‌کند شخص معصوم و نه قصور در هر سه بُعد تلقی وحی و عمل به وحی و القاء به وحی. بعد از عصمت عدالت است و بعد از عدالت ایمانی است که با فسق می‌سازد و بعد از ایمانی که با فسق می‌سازد کفر است و یا نفاق است که اشراک بالله و یا الحاد فی الله است و بین تفاوت ره بر مبنای دلالت این آیه - معاذالله - بر شرک آدم (ع) از کجاست تا به کجا؟

۱. اعراف، آیه ۱۸۹.

۲. آل عمران، آیه ۳۳.

آیاتی اثبات می‌کند عصمت آدم (ع) را در زمان رسالت، و اگر این آیه دلالت کند که آدم (ع) بعد از رسالت و تلقی وحی مشرک بالله شد ولو احياناً، از مرتبه عصمت و به عدالت و به ایمان با فسق و بعد از این سه مرحله به مرحله کفری که یا نفاق است و یا کفر خالص است، رسانیده است.

مبانی که آقایان گفته‌اند و یا می‌توانند بگویند ما عرض می‌کنیم، تنها به گفته‌اند اکتفا نیست؛ زیرا قرآن شریف مهمین است، حافظ است، نگهبان است، اینگونه نیست که آن ایراداتی را که گذشتگان کرده‌اند فقط جواب بدهد، بلکه مثلث ایرادات را قرآن شریف بر ابعاد معرفتی و احکامی جواب می‌دهد. ایراداتی که قبلاً کرده‌اند جواب می‌دهد، ایراداتی که در نزول قرآن است همچنین، ایراداتی که بعد از اختتام وحی است الی یوم القيامة الکبری که قرآن حاکمیت دارد نیز جواب می‌دهد. کسانی که آشنایی با معارف قرآن دارند و بهترین اوقاتشان را در تفکر در آیات مبارکات قرآن می‌گذرانند، آن‌ها یک چنین نیرویی را دارند که مثلث فاسق‌های ایرادهایی که احياناً بر قرآن شریف شده است قبل از قرآن یا در زمان قرآن یا خواهد شد بعد از قرآن، همه را پاسخ بگویند.

و لذا استدلالاتی که احياناً به این آیه شده است بر پایه‌هایی است. استدلال‌هایی که احياناً می‌شود بشود بر پایه‌هایی است که این دومی را هم عرض می‌کنیم. تا هنگامی که جواب ایرادات اول و پایه‌های اول داده شد، جواب پایه‌های دوم هم داده شود «فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ»^۱ اصلاً امکان ایراد بر این آیه مبارکه یا بر هیچ آیه‌ای نسبت به مقدسات ثابت قرآن وارد نشود. آنچه گفته‌اند و می‌توانند احتمالاً بگویند «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» اول، مراد از نفس واحده، آدم اول جد اعلای ما باشد. و «كُم» در اینجا کل بنی نوع انسان. پایه‌هایی است که روی این پایه‌ها اشکال است. «كُم» کل بنی نوع انسان از فرزند اول آدم الی یوم القيامة الکبری اَباً عن جد و اولاداً و افراداً و در مقابل نفس واحده عبارت باشد از آدم اول که جد این نسل است. این پایه اول «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ».

«وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» پایه دوم، مراد از جعل، خلق باشد، منتها جعل مرکب، یعنی خلق کرد زن آدم را از خود آدم، چنانکه در آیاتی هست. آدم را خداوند از خاک آفرید و حوا را یا از خاک آدم و یا از بدن آدم و یا هر چه که اینجا جای بحثش

۱. نحل، آیه ۲۶.

نیست آفرید. مراد از «جَعَلَ» دو بُعْدی است، جعل است؛ یعنی ایجاد جسم حوا از جسم آدم، بعد ایجاد زوجیت بین حوا و آدم. این پایه دوم.

«لَيْسُكَنَ إِلَيْهَا» پایه سوم این است که ضمیر غایب در «لیسکن» به «نفس واحد» برگردد، برای اینکه خداوند «جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» وقتی که مرد را آفرید که آدم اول باشد چرا زن اول را آفرید «لَيْسُكَنَ إِلَيْهَا» یعنی «لیسکن نفس واحد الیها» یعنی زوج؛ چون زوج در اینجا زن است و زن طبعاً مونث است که ضمیر «ها» در الیها به زوجها برگردد این سوم.

چهارم: «فَلَمَّا تَغَشَّاهَا» یعنی همان نفس واحد، که نوع نیست بلکه همان شخص است؛ چون احتمال نوع هست که بعداً عرض می‌کنیم. همان نفس واحد که آدم (ع) است «فَلَمَّا تَغَشَّاهَا» وقتی که همبستر شد با این «زَوْجَهَا» که «جَعَلَ مِنْهَا» «حَمَلَتْ حَمَلاً خَفِيفاً». یک جمله یادم رفت «وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» اضافه بر اینکه «جَعَلَ» جعل مرکب است، «مِنْهَا» هم منهای نشویه باشد یعنی این زن انتشار پیدا کرد در خلقت از آدم، یعنی جسم این زن از جسم آن مرد آفریده شد، نه اینکه من جنسیه باشد، من نشویه است.

پنجم: «فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمَلاً خَفِيفاً» تغشاهای یعنی همان نفس اولی که آدم اول است همبستر شد با این «زَوْجَهَا». «حَمَلَتْ حَمَلاً خَفِيفاً» این زوجها یک بار کمی گرفت «فَمَرَّتْ بِهِ». بعد: «فَلَمَّا أَثْقَلَتْ» یعنی حوا «دَعَا اللَّهَ» یعنی آدم و حوا، دنباله مطلب است دیگر، همه اینها پایه‌هاست، پایه روی پایه «فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا» خدا را خواستند و از خدا درخواست کردند که «لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحاً لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» اگر این فرزند متولد شد و شایسته بود، ما حتماً از شکرکنندگان تو خواهیم بود. هم شکر در مقابل کفر که ایمان خواهیم داشت و هم شکر در مقابل کفران که تشکر می‌کنیم.

«فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً» همان آدم و حوا را هنگامی که خداوند بر طبق استدعایشان و دعایشان فرزند صالحی عنایت فرمود «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً جَعَلَا» همان آدم و حوا «لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا» معاذالله بر این مبنای غلط که می‌گویند، آدم و حوا برای خداوند شرکایی - نه شریک واحد - شرکایی مقرر کردند «فِيمَا آتَاهُمَا»

«فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» یشركون هم عبارت باشد از آدم و حوا که معاذالله آدم و حوا مشرك بالله شدند در این زمینه. این هم یک پایه. به ده، پانزده تا می‌رسد.

«أَيُّشْرِكُونَ» سرزنش «أَيُّشْرِكُونَ» یشركون مستقبل است، اگر مراد از این مستقبل اولاً ماضی قبلی باشد که «يُشْرِكَانِ، أَشْرَكَا» و ثانياً یشركون که جمع است، مراد از جمع دو نفر باشد که آدم اول، مرد اول و زن اول باشند. این هم یک مبنا. «أَيُّشْرِكُونَ» ما لا يَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلِقُونَ^۱ بعد: «وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ»^۲ هم به آدم و حوا برگردد و حال آنکه آدم و حوا تشنیه هستند و جمع نیست «نَصْرًا وَ لَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ» جمع دوم و جمع سوم نیز به شخص آدم و حوا برگردد که تشنیه هستند. «وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى»^۳ تدعوهم خطاب فقط به آدم و حوا باشد که محور و مصدر قضیه هستند با اینکه تدعوهم جمع است. «لَا يَتَّبِعُوكُمْ» «كُم» نیز جمع است، جمع‌های متعددی فقط مراد آدم و حوا باشند. «سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ» همچنین «أَدْعَوْتُمْوَهُمْ» همچنین «أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ» همچنین و حال اینکه اولاً خطاب است و در خطاب، مخاطب باید حضور داشته باشد. اگر بگوییم این خطاب‌ها را خداوند علی وجه القضايا الحقیقیة است که همین است، بسم الله، ولكن أنتم را که جمع است چه می‌کنید؟ صامتون هم جمع است. «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» «تَدْعُونَ» چه کسی؟ یعنی فقط آدم و حوا؟ بر این مبنا این‌طور است «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَشْأَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۴ بیش از ده جمع است در اینجا که باید تأویل عیلی ببرند که مراد از این جمع فقط آدم و حوا است. این مبانی بود. بعد دوباره برمی‌گردیم. «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» در این برگشت باز بناهای غلطی که آنها می‌گویند از نظر ادبی و معنوی عرض می‌کنیم.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» مراد از نفس واحده فقط آدم اول باشد که «وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» خلق جسم حوا از جسم آدم باشد و نه اینکه مراد از نفس واحده کل فرد فرد من الآباء باشند. این احتمال هم هست. «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» آیا تمام انسان‌ها یکجا از انسان اول خلق شدند؟ نه، یکی یکی، دوتا دوتا، چندتا چندتا؛ حالا این یکی یکی دوتا دوتا چندتا چندتا که از نفس واحده خلق

۱. همان، آیه ۱۹۱.

۲. همان، آیه ۱۹۲.

۳. همان، آیه ۱۹۳.

۴. همان، آیه ۱۹۴.

شدند، همانطور که شما احتمال می‌دهید که نفس واحده آدم اول است و «وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» حوا است. احتمال دیگر این است که هر فرد فرد، هر چندتا چندتا از بنی نوع انسان از یک فرد آفریده شدند.

مگر می‌شود انسان چندتا بابا داشته باشد؟ یک فرد، و حال آنکه از یک فرد که آفریده شدند «وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» که من در اینجا احتمال جنسیه است و حالا آنکه قرار داد از جنس نفس واحده مذکر «زَوْجَهَا» را که مؤنث است. شما این احتمال را طرد کنید، اگر توانستید این احتمال را طرد نکنید، احتمال اول باقی بماند فعلاً، ولیکن احتمال اول اگر هم هست، احتمال دوم نیز هست؛ احتمال اول تا آخر نیست و احتمال دوم تا آخر هست.

بعد «لَيْسَكُنْ إِلَيْهَا» مگر «یسکن» مذکر نیست؟ «یسکن» حامل ضمیر غایب مذکر است که «لیسکن هو» هو به چه کسی برمی‌گردد؟ به نفس واحده، مگر نفس واحده مذکر است؟ حتی اگر یک مؤنث مجازی قبلاً ذکر شود، قاعده ادبیت این است که ضمیر بعدی هم مؤنث باشد و اگر هم مذکر همچنین، در اینجا مگر «نفس واحده» مؤنث نیست در دو بُعد؟ بُعد اول «نفس» و «واحدة» که صفت «نفس» است، «نفس واحد» نفرمود. نفس واحده اگر از نظر ادبیت و لغت صحیح عربی بخواهد ضمیر به آن برگردد، باید بشود «لتسکن إليها» که ضمیر هی مؤنث غائب برگردد به «نفس واحده»

- ضمیر «لَيْسَكُنْ» به آدم بر نمی‌گردد؟

- به «نفس واحده». «لَيْسَكُنْ إِلَيْهَا». داریم ایراد می‌گیریم بر احتمال اول. «فَلَمَّا تَغَشَّاهَا» تغشا مذکر است؟ مؤنث که نیست، اگر چنانچه این تغشی از آدم اول که نفس واحده است بود «فَلَمَّا تَغَشَّتْهَا» بود. اما «فَلَمَّا تَغَشَّاهَا» است. «حَمَلَتْ حَمَلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» بعد: «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا» دوتا هستند دیگر. این دوتا را اگر بگویید آدم و حوا هستند، دوتا هستند دیگر، بیشتر از دوتا که نیستند. اگر دوتا دوتا دوتا حساب کنیم، پدر و مادر، پدر و مادر، پدر و مادر «جعلوا» می‌شود گفت، به حساب جمع مثنی، اما اگر دوتای شخصی اول است، در اینجا باید تمام ضمائر تثنیه باشد، قاعده این است.

یک فرق است بین جمع و تثنیه یا دو فرق است. بر حسب آنچه برادران دیگر می‌فرمایند دو فرق است. می‌فرمایند جمع اصلاً تثنیه را نمی‌گیرد، تثنیه هم اصلاً

جمع را نمی‌گیرد. ما عرض می‌کنیم نخیر جمع، اقل الجمع جمع بین اثنین است، پس جمع تثنیه را هم می‌گیرد. اما تثنیه نص است در تثنیه، جمع اعم است از تثنیه و بالاتر از تثنیه، ولیکن آیا فرد تثنیه اظهر است برای جمع یا بالاتر از تثنیه؟ اگر جمع گفتند، تثنیه را بیشتر می‌گیرد، دوتا را بیشتر می‌گیرد یا بیشتر از دوتا را؟ طبعاً بیشتر از دوتا را. مقتضای کلام فصیح چیست؟ اگر بخواهند بگویند دو، دو بگویند مطلب را بهتر می‌فهماند یا چند بگویند؟ چون چند دو ایراد پیدا می‌کند: ۱- اظهر است در سه به بالا؛ ۲- اشمل است، یعنی شامل دو به بالاست، ولی مقتضای کلام فصیح این است که باید لغت و کلام صددرصد مطابق معنای مراد باشد و معنای مراد مطابق این دلالت باشد که نه آن لغت اضافه داشته باشد، نه اوسع باشد نه اضیق.

در اینجا بر حسب این تحقیق حکم لغوی، اگر مراد از نفس واحد همان آدم اول است و «زوجهها» همان حوا است که دو شخص مراد باشند که به این دو شخص می‌خواهد اتهام اشراک ببندید، بنابراین تمام ضمائر بعد باید تثنیه باشد؛ چون اگر ضمائر بعد جمع باشد، این خلاف فصاحت است، چون جمع بگویند و فقط تثنیه مراد باشد، مگر با قرینه قطعیه، حتی اگر قرینه قطعیه هم بیاورند این مجاز جایزی نیست، بلکه برای تثنیه باید تثنیه بیاورند و از برای جمع جمع.

و اما قوله تعالی «فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا» حساب دارد. نفرمود «فَقَدْ صَغَتْ قَلْبَاكُمَا»، بلکه «قُلُوبُكُمَا» این حساب دارد، یک حساب اینکه دو نفر که بیش از دو قلب ندارند، پس قلوبکما نص است در دوتا، اشتباه نمی‌شود. «فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا» که عایشه و حفصه باشند، قلوب چرا آمد؟ اینجا اشتباهی نخواهد شد، قلوب اوسع از دو به بالا نیست، چرا؟ برای اینکه دو نفر بیشتر از دو قلب که ندارند. این یک.

دوم: از برای هر انسانی به یک معنا یک قلب است، به یک معنا قلوب دیگر؛ یعنی محور ادراکات باطنی انسان قلب است، صبر است، عقل است، فطرت است، فکر است، تمام این‌ها قلوب است. قلب انسان آن است که یتقلّب، یتغیّر و در باطن است. همان‌طور که قلب روح که محور روح است یتقلّب، بین إصبعی الرحمن یتقلّب [...] کذلک صدر انسان، عقل انسان، فکر انسان، فطرت انسان. پس دو وجه دارد در «قُلُوبُكُمَا»، اما در جایی که جمع بیاورند اراده تثنیه بکنند، نه وجه اول در کار باشد نه وجه دوم، لفظی را استعمال کردند و اوسع از مراد در اینجا اضیق از مراد، مراد

۱. تحریم، آیه ۴.

است، که جمع آورده است ولی مراد فقط تشبیه است. جمع نصّ در تشبیه نیست، نه شخصاً نصّ در تشبیه است نه قرینتاً. در «فَقَدْ صَعَتُ قُلُوبُكُمْ» در اینجا قرینه قطعیه حاضره موجود است.

در اینجا ملاحظه بفرمایید «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ» اولاً «جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ» در آن روایتی که شما نقل می‌کنید که آدم و حوا، شیطان را شریک خدا قرار دادند و از شیطان خواستند که فرزندان آنها را نکشد، که اگر نکشد اسمش را عبدالحارث بگذارند، آیا شیطان شریک واحد است یا شرکاء است؟ شریک واحد است. اینجا «جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا» پس آن روایت رد شد. «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» یشرکون دو بُعد دارد که شخص آدم اول و حوای اول را نمی‌تواند شامل بشود: ۱- جمع است؛ ۲- مستقبل است.

«یشرکون» به کسی نمی‌گویند که مشرک شده است و بعد مرده است، باید بگویند «اشرکوا» یا «اشرکا». عبارت صحیح در اینجا که صددرصد دلالت بر مراد کند «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا اشْرَكَ» هم تشبیه و هم ماضی، اما اینجا هم جمع است و هم مضارع، پس از نظر صیغه جمع و از نظر مضارع منافات دارد با اینکه «نفس واحد» و «زوجها» دو شخص خاص اول باشند که آدم و حوا است.

- چه اشکالی دارد که به‌عنوان نمونه در اصل شرک حضرت آدم را بیان کند...

- بعد به جای دیگری بزنند.

- خیر، بعد به‌عنوان یک قاعده عامی...

- این جوابش است. این همان است که ما می‌خواهیم عرض کنیم و از قرآن می-

فهمیم که اول «نفس واحد» اولاً معلوم نیست فقط آدم باشد، ثانیاً اگر «نفس واحد» و «زوجها» آدم و حوا هستند تا یک حدی، بعد منتقل می‌شود به کل بنی نوع انسان. این جوابی است که ما باید عرض کنیم.

«أُشْرِكُونَ» باز همین حرف می‌آید. جمع است و مستقبل «مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ» چه کسی است؟ هم مُشْرِكِينَ هم مُشْرَكَ بِهِمْ. «وَلَا يَسْتَطِيعُونَ» الی آخر. پس مبانی که این‌ها دارند از چند جهت غلط است: از نظر جمع، از نظر اینکه باید مؤنث بیاورند، مذکر آوردند و از نظر استقبال. از شش هفت جهت ادبی و لغوی آقایان باید صرف نظر کنند و بگویند این شش هفت جهت لغوی را ما بر خلاف لغت باید پا رویش بگذاریم تا اینکه بتوانیم آدم (ع) و حوا را مشرک کنیم.

اما دو کلمه عرض می‌کنیم: ۱- حرف اول این بود که «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» فقط آدم است «جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» فقط حوا است از اول تا آخر. این درک ماست. ۲- حرف دوم این است که نخیر «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» ولو آدم باشد «وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» بله حوا باشد، ولی از «لیسکن» مطلب عوض شد، چرا؟ برای اینکه «لیسکن» ضمیر مذکر دارد، ضمیر مذکر به شخص «نفس واحد» بر نمی‌گردد بلکه به نوع «نفس واحد»، یعنی نوع بنی نوع الانسان که اینجا استخدام است، لازم است در اینجا استخدام، چرا؟ برای اینکه اگر استخدام نباشد، غلط لغوی است «لیسکن» نباید باشد «لتسکن»، «فلما تغشاهما» نیست «تغشاهما» است إلى آخر.

پس اگر هم ما این احتمال دوم را قبول می‌کنیم و صحیح هم هست بین الاحتمالین الاخیرین در سه احتمال، می‌گوییم که «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» بسم الله، احتمالاً شخص آدم «وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» احتمالاً شخص حوا، ولی «لِيسْكُنَنَّ» شخص آدم نیست که شخص «نفس واحد» آدم به «زوجها»ی حوا، این همبستر شدن و ولادت... نخیر، برای اینکه «لیسکن» از اول فریاد می‌زند از نظر ادبی که ضمیر «لیسکن» به شخص «نفس واحد» نمی‌شود برگردد، بلکه به کل بنی نوع انسان زوجاً زوجاً، اباً اباً اباً.

اول می‌گویند که همه شما انسان‌ها را از نفس واحد آفریدیم، بسم الله، یعنی به‌طور متسلسل و به‌طور متواصل. «وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» این نفس واحد فقط خودش که نمی‌شد بزاید، بلکه از سنخ او یا از نشویه باشد، نشو کرد بدن حوا از او، بعد توالد حاصل شد. بعد چه؟ «لیسکن» چه؟ «لیسکن کل انسان انسان انسان مذکر إِلَيْهَا الی کل إنسانة إنسانة إنسانة مؤنث» اگر این استخدام را نکنیم، عبارت غلط درمی‌آید. باید بگویند «لتسکن الیها»، فرمود «لِيسْكُنَنَّ إِلَيْهَا» این احتمال دوم.

بعد: «فَلَمَّا تَغَشَّاهَا» تأیید، «تغشاهما» نفرمود. پس از «لیسکن» مطلب از حالت خصوصی به حالت عمومی می‌رسد. حالت خصوصی فقط بخش اول آیه است که تمام انسان‌ها را خداوند بالمآل آغاز کرده است از آدم اول و حوای اول. مطلب تمام شد. این مطلب تمام، گزارش است، گزارش نخستین، بعد گزارش بعدی که نسبت به کل بنی نوع الانسان است «لِيسْكُنَنَّ إِلَيْهَا» یعنی «لیسکن کل رجل الی امرأته» نه «لیسکن نفس واحد» شخص آدم؛ چون اگر «نفس واحد» شخص آدم باشد، این چه می‌شود؟ می‌شود «لتسکن الیها» کما اینکه «ها» چه کسی است؟ «ها» «زوجها» است؛

چون «زوجها» مؤنث است، ولو لفظ مذکر است و لکن زوج در اینجا جفت مرد است و جفت مرد ذاتاً مؤنث است.

«فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ» از «لَيْسَكُنْ إِلَيْهَا» بنی نوع انسان بحث است، و همین طور هم هست. مگر طبیعت الحال در بنی نوع انسان این طور نیست؟ ما نمونه‌هایی در قرآن شریف داریم، مثلاً «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» یعنی کل انسان دیگر، ولی استثناء دارد یا نه؟ «وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصَّوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَّصَّوْا بِالصَّبْرِ»^۱ چه می‌خواهد بگوید؟ اول اینکه ضابطه عام است. انسان من حیث هو انسان منهای وحی البته، من حیث هو یعنی چه؟ انسان به اضافه وحی، انسان وحی است، انسان رسالت است، انسان نبوت است، اما انسان بما هو انسان مبتلای نفس است، و در اثر ابتلای به نفس اماره بالسوء و حیوانیت درونی و برونی «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» نه اینکه خاسر است، این غرق است در زیان، زیان‌های درونی، زیان‌های برونی، زیان‌های شخصی، زیان‌های اجتماعی، زیان‌های روحی و جسمی «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی انسانی که متصل به وحی گردد، وحی‌ای که ایمان می‌دهد «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» می‌دهد «تَوَّصَّوْا بِالْحَقِّ» می‌دهد «تَوَّصَّوْا بِالصَّبْرِ» می‌دهد.

در اینجا هم اول فرمود «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» مطلب تمام، اما آیا بعدش هم فقط برای همان است؟ نخیر، بعدش محور عوض می‌شود، اول محور دو شخص بود: شخص آدم اول و شخص حوای اول، و بعد محور کل فرزندان آدم و حوا، این کل فرزندان آدم و حوا مثل «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» که قاعده است بعد استثناء دارد، کل فرزندان آدم و حوا نیز چنین هستند که قاعدتاً این‌ها وقتی که گرفتار بشوند و مضطر بشوند و تمام وسائل و علایق و اسباب ظاهری و علل ظاهری برطرف شود، این دل متوجه به حق بشود. و یکی از حجج قاطعه ربانی این است که در عمق وجود انسان این حجت ادغام شده است. چطور؟ شخصی ملحد است، مشرک است، منافق است، فاسق است، هر چه هست، در حالت عادی این اوضاع را دارد، و لکن وقتی که تمام اسباب عادی، تمام وسائل عادی، تمام امیدها، تمام اشیاء از بین رفت، خود را در وسط دریا غرق دید، در بین زمین و آسمان از هواپیما پرت دید، در حال مرگ دید، در اینجا به‌طور اتوماتیکی و خود به

۱. عصر، آیات ۱ تا ۳.

خود دل توجه به یک نقطه درخشانی که از آن غفلت کرده است می‌کند و آن الله است. الله خود را نشان می‌دهد.

و لذا قرآن شریف از این آیات بسیار دارد مثلاً «فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۱ مخصوصاً کشتی که در تلاطم امواج باشد «دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» در این صورت که فلک، کشتی در وسط دریا تلاطم دارد، امواج دارد «فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» وقتی که خداوند این‌ها را نجات داد «إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» می‌گوید نخیر، کشتی ما خیلی خوب بود، این خدایگان کشتی خیلی عالی بود، ما شنا خوب بلد بودیم، آب از این طرف خودش آمد. در حال اضطرار که هیچ دستی به هیچ جایی ندارند، بلکه تمام اتصالات و تمام رجاءها از بین رفته است، اینجا به خودی خودی تبلور می‌کند و اشراق می‌کند و فطرت متوجه می‌شود به نقطه درخشان الوهیت، بعد وقتی که برمی‌گردد، اسباب می‌آید، وسایل می‌آید، می‌گوید نخیر، فلان آقا چنین کرد، من خودم زرنگ بودم چنین کردم. این وضع طبیعی کل انسان‌هاست. البته إلا «الا الرسل، الا الانبياء، الا المؤمنون، الا الكذا» کما اینکه در «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» قاعده این است، انسان بما هو انسان. اینجا هم انسان بما هو انسان، یکی از مراحل که اتوماتیکی توجه به حق می‌کند؛ مثل بچه‌ای که قبلاً سقط شده است یا بعد سقط شده است، حالا یک بچه‌ای است که این زن حامله است، می‌گوید خدایا چنین و چنان... کما اینکه ما زیاد دیدیم، فاسق و فاجر نذر می‌کند، حلوا نذر می‌کند، روضه حضرت زینب نذر می‌کند، چه کار می‌کند، ولی وقتی این بچه متولد شد صحیح و سالم، می‌گوید نه ماما خوب بود، ما درست غذا دادیم، وضع چنین بود، بیمارستان چنان بود «دَعَوْا اللَّهَ» اول و بعد ذلک می‌گویند که فلان و فلان و فلان، خدا را به‌طور کلی فراموش می‌کنند. این وضع نوع انسان است، یعنی کل ابویین من نوع الإنسان إلا ابویین اولیین که اینجا منقطع شد، چون ابویین اولیین که مشرک نبودند بلکه در مراحل عالی‌تر توحید بودند، مخصوصاً بعد از رسالت. کل ابویین من نوع الإنسان اینگونه هستند، البته الا من رحم الله، شکی ندارد. این‌ها به‌عنوان یک قاعده‌ای است که اینجا ذکر می‌شود.

- [سؤال]

- چه کسانی؟

۱. عنکبوت، آیه ۶۵.

- انبیاء و رسل را استثناء نکرده است.

- انبیا و رسل در آیات دیگر کلاً استثناء هستند، حتی مؤمنین استثناء شده‌اند. «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً»^۱ همه؟ نه «إِلَّا الْمُصَلِّينَ»^۲ بعضی وقت‌ها استثناء را در خود آیه می‌زنند و بعضی وقت‌ها استثناء را در جای دیگر. آیاتی داریم که انسان می‌گوید چنین است «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ»^۳ اصلاً بنیادش عجله است. اینجا استثناء ندارد، ولیکن جاهای دیگر، کسانی که صابر هستند، کسانی که در راه خدا صبر می‌کنند، چنین می‌کنند، استثناء است. پس یا استثناء در خود آیه است یا استثناء در آیات دیگر که «القرآن یفسر بعضه بعضاً» مقتضی این مطلب است. حالا ملاحظه بفرمایید.

- اگر بفرماید آیه قبلش خاص به «نفسی واحدة» است، فقط آدم و حوا هستند و بعداً عام می‌شود، این مورد قبول است، اما اگر بفرمایید این قسمت اول آیه مربوط به آدم و حواست...

- این حرف سوم است. پس این احتمال دوم که «نفسی واحدة» آدم اول «وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» حوا، از «لَيْسَكُنَّ» می‌زند به عموم، این یک احتمال. احتمال هم قائم است کاملاً، از نظر ادبی هم درست است، از اول هم فریاد می‌کند «لَيْسَكُنَّ»، «تَغْشَاهَا»، «لَنْكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» که جمع است، «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» تمام این جمع‌هایی که هم به‌عنوان جمع بودن، به‌عنوان مستقبل بودن، به‌عنوان مذكر بودن ضمائر، مذكر بودن ضمائر که به «نفسی واحدة» می‌تواند برگردد اولاً، و ثانیاً جمع بودن‌هایی که حدود ده جمع است که نمی‌تواند به این دو شخص برگردد و همچنین مستقبل‌هایی که نمی‌شود ماضی را اصلاً بگیرد، و اگر می‌خواهد فقط ماضی را بگیرد، فقط باید عبارت ماضی برود. از پنج شش جهت ما می‌توانیم بفهمیم که از «لَيْسَكُنَّ» مطلب جدا می‌شود. این احتمال دوم.

- ولی دوباره برگشت می‌کند [...]

- نخیر «جَعَلَا» دوتا دوتا است. بگذارید حالا عرض می‌کنم. سوم: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» چه کسی گفت آدم اول است؟ همین حرف‌هایی است که ما

۱. معارج، آیه ۱۹.

۲. همان، آیه ۲۲.

۳. انبیاء، آیه ۳۷.

آخر سر می‌زنیم «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» خلق کرد «كُم» را، «كُم» چه کسانی هستند؟ «كُم» تمام انسان‌ها، تمام انسان‌ها منتها منهای فرد اول طبعاً، فرد اول که از تراب خلق شده است، دقت کنید. اینجا دقت بیشتر از دومی است «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» کل انسان‌ها را از فرزندان آدم و بعد و بعد و بعد الی یوم القيامة که این خطاب به عنوان حقیقت کلیه است که در تمام وجود انسان‌ها از آغاز تا آخر، این شامل است. از باب قضایای حقیقیه، در منطق خواندیم بعضی اوقات خطاب از باب قضایای حقیقیه است نه قضایای واقعیه.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ» یعنی کل انسان‌ها طبعاً منهای آدم اول و مرد اول و زن اول. حالا این «كُم» چگونه است؟ «كُم» یکجا خلق شدند؟ این دروغ است، «كُم» که یکجا خلق نشدند، «كُم» تکه تکه؛ یکی، دوتا، سه تا، یک قلو، دو قلو، سه قلو. پس این جمع در جمع است «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ» یعنی تمام کسانی که مخلوق شده‌اند، تمام کسانی که متولد شده‌اند، همه کسانی که متولد شده‌اند، که «كُم» شامل همه است، یا یکی، یا دوتا، یا سه تا، یا چندتا، یا چه، این «كُم». حالا چه کسی گفته است این «كُم» توالد متسلسل است؟ که شخص اول آدم، مرد و شخص اول حوا، زن؟ نخیر، آنچه روشن‌تر است این است که ما فاصله را کمتر می‌کنیم، یعنی هر فرزندی از هر پدر و مادری، هر یک فرزند یا دو فرزند یا چند فرزندی از یک پدر و از یک مادر. نمی‌شود یک فرزند یا دو فرزند از دو پدر باشند، نمی‌شود یک فرزند یا دو فرزند از دو مادر باشند. یک پدر است که می‌زایاند و یک مادر است که می‌زاید، وحدت در پدر، وحدت در مادر. نمی‌شود که این یک فرزند دو پدر دارد، نمی‌شود که این یک فرزند دو مادر دارد، یا این دو فرزند با هم دو پدر دارند یا این دو فرزند با هم دو مادر دارند، بلکه هر فرزندی یا فرزندی یک پدر و یک مادر. پس قضیه برگشت شد، احتمال سوم، احتمال اول که غلط بود، دوم که احتمال صحیح بود و احتمال سوم اصح «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ» یعنی شما هر فرد فردی، هر چند فردی، به عنوان متولد شدن از «نفسٍ واحدة» آفریده شدید. مگر اینطور نیست؟ مگر همه کسانی که متولد شدند از پدر نیستند؟ سؤال: فقط پدر نیست، مادر هم هست. می‌گوید «وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» در حالی که قرار داد از سنخ او زوجش را، چه کسی گفت «مِنْ» در اینجا «مِنْ» نشویه است؟ شما گفتید نشویه است. نخیر، «مِنْ» احتمال این هست که این نشویه نباشد، جنسیه باشد، فلذا «جَعَلَ» فرمود، «خَلَقَ» نفرمود.

در آیه دیگر «خَلَقَ» دارد. «خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا»^۱ در اینجا «جَعَلَ» دارد. خود «جَعَلَ» فریاد می‌زند که مراد خلق جسم زن از جسم مرد نیست، بلکه جعل زوجیت زن است برای مرد «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» و او هم او حالیه است. در چه حالی از این پدر واحد یک یا چند فرزند درست کرد؟ در حالی که قرارداد از سنخ او زنش را، این چه اشکالی دارد؟ شما به احتمال می‌خواهید استدلال کنید. حتی اگر احتمال دوم هم درست باشد، ردّ احتمال سوم را نمی‌کند. احتمال اول که کلاً غلط بود، احتمال اول کلاً غلط است، اگر بخواهید که این «نفسٍ واحدة» و «زوجها» را تا آخر بگیرید، اینکه غلط بود. احتمال دوم صحیح است، ولی احتمال سوم هم هست.

احتمال سوم به‌طور کلی «نفسٍ واحدة» را می‌گوید احتمال می‌دهد آدم نباشد، بلکه «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ» هر دسته‌ای، هر فردی، هر چند فردی از یک پدر، ولكن «وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» و او حالیه است. در حالی که قرار داد - نه خلق کرد- از سنخ او، نه از بدن او، من نشویه نیست، بلکه من جنسیه است. قرار داد از سنخ او «زوجها» زنش را، مگر همین‌طور نیست؟ شما یک نفر برای من پیدا کنید، مگر مسیح (ع) که استثناء است، مسیح (ع) استثناء، آدم هم استثناء، خود آدم استثناءست، نه پدر داشت نه مادر، مسیح استثناءست، پدر نداشت مادر داشت. بقیه چطور؟ بوجه عام منهای آدم و منهای مسیح که آدم نه پدر داشت و نه مادر و از خاک بود و مسیح مادر بود، پدر نبود به‌عنوان اعجاز، اولی ابتدای خلقت، بعدی به‌عنوان اعجاز، بقیه به‌طور کلی بلااستثناء پدر دارند و مادر، اصل پدر است «وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» و حال اینکه قرار داد از سنخ او زنش را. پس از اول تا آخر آیه با آدم اول کاری ندارد.

پس سه احتمال در اینجا وجود دارد. در این سه احتمال توجه کنید: احتمال اول به‌طور کلی مطرود است، به چند جهت مطرود است. می‌گوییم شما فرض کنید احتمال می‌دهید. اگر احتمال اول را می‌دهید که آدم و حوا مرادند از اول تا آخر که «فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» «جَعَلَ لَهُ شُرَكَاءَ» الی آخر، اگر این احتمال را می‌دهید، به احتمال می‌توانید استدلال کنید؟ خیر، احتمال دیگری هست که احتمال اول را کلاً از بین می‌برد. احتمال سوم هست. احتمال دوم این است که ولو «نفسٍ واحدة» آدم اول است و «زوجها» حواست، اما از «فَلَمَّا تَغَشَّاهَا» مطلب جدا می‌شود. از «فَلَمَّا تَغَشَّاهَا» شخص آدم اول و شخص حوا اول کنار می‌روند، آن وقت «تَغَشَّاهَا» مذكر

۱. نساء، آیه ۱.

است. یعنی «فَلَمَّا تَغَشَّاهَا كُلُّ زَوْجٍ زَوْجَهُ» نه نفس واحدۀ خاص. درست دقت کنید، اگر «نفسی واحده» خاص مراد بود، ضمیر خاصش مؤنث است، اما اگر «نفسی واحده» خاص مراد نبود، از «فَلَمَّا تَغَشَّاهَا» باید مذکر باشد، یعنی «فَلَمَّا تَغَشَّاهَا كُلُّ رَجُلٍ امْرَأَتَهُ»، کل زوج زوجه یا زوجه» این مرحله دوم احتمال، مرحله دوم و مرحله سوم آدم و حوا را از «يُشْرِكُونَ» به طور کلی خارج می‌کند.

و اگر این‌ها بیابند بگویند که وقتی که ما احتمال دادیم، با احتمال می‌شود استدلال کرد. می‌گوییم اگر با احتمال آن هم غلط بشود استدلال کرد... اولاً با احتمال ولو صحیح هم باشد، نمی‌شود استدلال کرد که مراد فقط همین است، احتمال‌های دیگر هم هست. اگر چندتا احتمال است که همه‌اش صحیح است، شما نمی‌توانید بگویید فقط احتمال اول یا فقط احتمال دوم، این اولاً.

ثانیاً اگر احتمالی که شما می‌گویید غلط است از نظر ادبی و از نظر لغوی، هیچ به آن استدلال نمی‌کنیم. پس احتمالی که غلط است کنار رفت، احتمالی که احتمالات دیگر هست، نمی‌توانید بر این تکیه کنید و بگویید بقیه نیست، اگر چنین است پس ما هم احتمال غلط می‌دهیم بر انجیل - معاذالله - هم احتمالات صحیح‌های که احتمال دیگر دارد. بنابراین زیر و زیر می‌کنیم انجیل را و زیر و زیر می‌کنیم تورات را، هر جا که مطلبی هست، نصی هست یا ظاهری هست یا چه، می‌گوییم احتمال دارد چنین باشد، غلطاً جلو می‌رویم، یا نه، احتمال دارد این باشد، آن باشد، آن باشد و فقط این مراد است، بدون اینکه دلیلی داشته باشیم بر طرد احتمال دیگر.

بنابراین این آیه به طور کلی دلالت بر این مطلب هیچ ندارد و عبارتی که من برایتان خواهم خواند در «قول فصل في آية الشرك» البته این کتاب را ندارید، به تفسیر مراجعه بفرمایید، آنجا ما بحث کردیم ولی آنچه اینجا هست: «ففي المعني النفس الواحدة هنا وجهان: أحدهما أنها آدم أبو البشر، و ثانيهما أنها كل والد، سواءً أكان هو»^۱ چه شخص اول باشد «أم كل ذكر من ذريته، و على الأخير» اگر «كل ذكر من ذريته» باشد، احتمال دوم «فالأية لا تمتُّ بصلّة خاصة إلى آدم إطلاقاً» اصلاً آدم را از اول تا آخر نمی‌گیرد.

احتمال دیگر این است که آدم را می‌گیرد تا «فَلَمَّا تَغَشَّاهَا» و بعد که مربوط به شرک است، راجع به آدم نیست «بل إنها تندد بكل أبوين من نوع الإنسان ينقضان

۱. عقائدنا، ص ۳۲۳.

عهد الله أن يشكره «فلما آتاهما صالحاً» سوياً سليماً «جعلاً له شركاء» و معلوم أنه ليس الآباء و الأمهات كلهم مشركين «این طور است؟ اگر کل فرد فرد من الآباء و أمهات باشد، همه مشرکند؟ خیر، این طبیعه الحال را دارد بیان می کند. «فالموحدون منهم لا سيما المصطفون مستثنون من هذا العموم، فمعنى الآية إذ ذاك: «هو الذي خلقكم» كل واحد منكم «من نفس واحدة و جعل منها زوجها» قرّر و قدّر من جنسها زوجها» که من نشویه نیست، بلکه من جنسیه است.

- از کجا می فهمید احتمال دوم صحیح است؟

- نه، احتمال اول هیچ، احتمال دوم وارد، احتمال سوم آورد. «أن زَوْجَهَا» این «جَعَلَ» است، «خَلَقَ» نیست. «أن زَوْجَهَا إِيَّاهُ، إِنْسَانًا يَسَاوِيهِ فِي الْإِنْسَانِيَّةِ، مِنْ آدَمِ الْأَوَّلِ وَ زَوْجَتِهِ، وَ بِالْأُخْرَى مِنْ ذَكَورِ ذَرِيَّتِهِ وَ أَزْوَاجِهِمْ «فلما تغشى»» چه کسی؟ همان آدم که آن نفس واحد است؟ خیر «فلما تغشى» الزوج و زوجته، و ظهر الحمل «دعوا الله ربهما لئن آتيتنا صالحاً» سوياً يصلح للحياة «لنكونن من الشاكرين» لآلائك «فلما آتاهما صالحاً جعلاً» جعل الزوج و الزوجة «له شركاء فيما آتاهما» حيث ينسبونه تارة إلى الطبيعة» طبيعت این کار را کرد «و أخرى إلى الكواكب، و ثالثة إلى الأصنام ... و إلى أرباب الأنواع، و إلى غير ذلك مما سوى الله، أو ينسبون صلاح الولد إلى صلاحهما» مزاج خودمان سالم بود بچه سالم درآمد، کاری به خدا ندارد، معاذ الله «في التوليد من حيث المزاج أو غير ذلك. الأسقف:» اشکالی که اسقف می کند: «النفس الواحدة هو آدم ليس إلا، إذ إن أفراد النوع الانساني من ذريته لا يتولدون إلا عن نفسين و هما الوالدان، لا عن نفسٍ واحدة، فإنما هو آدم» این حرفی است که می زند و غلط است.

«المناظر: أتقولون إن ذرية آدم خلقوا منه دون أنثى» اول و آخر که ندارد، این بچه متولد می شود فقط از مرد؟ نه، از مرد است در حالی که خدا زنش را قرار داده است، چه اول باشد چه آخر. «أن لم يولدوا منهما، كان أن آدم نفسه خلق من غير والدين؟ فهذا مما ينكره الواقع المحسوس و كتب الإلهام من التوراة و الإنجيل و القرآن، أن الله خلقنا من ذكر و أنثى!» «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ أَنْثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا»^۱ «أم تريدون من وحدة الأصل: أن الذكر هو الأصل في التوليد و الأنثى فرع و هي تبع له بدء ختم، إذاً فذلك يعم ولد آدم و ذريته» فرق نمی کند،

۱. حجرات، آیه ۱۳.

بچه‌های آدم از آدم «وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» و بعد همین طور إلى يوم القيامة. «فكما أنّ الله تعالى خلقنا في البداية من آدم بأن جعل من جنسه زوجه فهما الوالدان الأولان للنوع الإنساني، كذلك الله خلق كل واحد من هذا النوع من أبوين: أصل و فرع، أحدهما من جنس الآخر» در اولی هم جنس اوست و هم از بدن اوست، و در بعدی همجنس هم هستند، ولی از بدن یکدیگر نیستند.

«و إن عنيتم من أصالة الذكر هنا أن الأثني خلقت من فضالة جثمانه، و هذا لا ينطبق إلا على أبوين الأولين، فليس هذا إلا احتمالاً لو كانت «من» هنا نشوية» همان احتمال دوم را داریم می‌گوییم. «و جعل منها» خلق من شخصها أي شخص الذكر: «زوجها»، و إن كانت جنسية، بمعنى أن الله تعالى جعل من جنس الذكر أنثى يتناكحان، إذ ذاك لم تكن لهذه الأصالة معنى إلا الأصالة الأولى، و قد تأتي دليلاً شاهداً لذلك لفظة «جعل» «این «جَعَلَ» شاهد است بر اینکه احتمال اینکه شخص حوا باشد نیست «فان جعل الزوج ليس إلا جعل زوجيته بنكاح و غيره، لا خلق ذات الزوج» از خلق ذات زوج، «جَعَلَ» را تعبیر نمی‌کنند.

«ولو كان المراد هنا هو الخلق لصرح بلفظه قائلاً «و خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» كما و صرح به عند ذكرى الخلق الأول و كما يقول «يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا» اینجا «خَلَقَ» است. «و بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيراً وَ نِسَاءً» علی أنه لو صرح هنا بالخلق أيضاً لم تكن «من» نشوية إلا علی احتمالٍ من حيث إن احتال كونها جنسية يلازم الخلق الزوج، فالمعنى: و خلق من جنسها زوجها إذأ فلا تكون الآية صالحة لاستدلال الجمعية الرسالية الأمريكية إلا علی كون «من» هنا نشوية، و كون الجعل بمعنى الخلق و أنّی لهم ذلك مع ظهور الجعل هنا في جعل الزوجية و ظهور «من» بهذه المناسبة في أنها جنسية لا نشوية...»